

زبان فارسی و نوآوران مقلد و بی‌مایه!

نوشته دکتر انور خامه‌ای

کاری که به تازگی شبکه اول تلویزیون در زمینه پاسداری از زبان فارسی آغاز کرده شایسته توجه و تعمق است؛ به دو دلیل و علت عمده: نخست؛ جایگاه ویژه‌ای است که زبان فارسی هم از نظر موجودیت ملت ایران و هم از نظر مقام و موقعیت فرهنگ ملی ما در تاریخ تمدن بشری داشته است و دارد.

زبان فارسی یکی از مهمترین و استوارترین پیوندهای تاریخی است که ملت ما را در برابر آسیبهای گوناگون و حادثه‌های ناگوار یکپارچه نگاه داشته و هستی آن را از گزند پریشانی و فروپاشی رهانیده است. این یک واقعیت است که ملت ایران از قومها و تیره‌هایی ترکیب شده است که به گویسهای گوناگونی سخن می‌گویند. ولی واقعیت انکارناپذیر دیگری هم هست که همه این قومها و تیره‌ها فردوسی و شاهنامه‌اش را از آن خود می‌دانند و به آن ارجح می‌نهند، حافظ را لسان‌الغیب می‌شمارند و همانند قرآن با آن استخاره می‌کنند؛ هر ایرانی نظامی، مولوی و رودکی را هم‌زبان خود می‌داند و به شاهکارهای هنری آنها افتخار می‌کند، در حالی که آنها در شهرها و کشورهایی می‌زیسته‌اند که اکنون در سرزمین ایران نیست. چرا؟ برای این که این آثار به زبان فارسی است. بیشتر دودمانهایی که پس از فروپاشی دولت ساسانی در ایران حکومت می‌کرده‌اند از نژاد ایرانی نبوده بلکه عرب و مغول و ترک و تاتار و قبیله‌های بیگانه‌ای بوده‌اند که به ضرب شمشیر بر این سرزمین فرمانروا شده‌اند. اما همه آنها جز اعراب که آنها هم بهر تقدیر از این زبان تأثیر پذیرفته‌اند. پس از اندک مدتی مقهور زبان فارسی گشته، به دانستن آن افتخار می‌کرده و به ترویج و تشویق ادب فارسی همت گماشته‌اند.

دیگر اینکه فارسی یکی از کهن‌سال‌ترین زبانهایی است که جنبه بین‌المللی یافته و در عرصه پهنآوری عامل پیوند میان ملتها و تمدنهای متنوعی بوده است. در روزگاران درازی شاعران و نویسندگان و هنردوستان قند پارسی را به بنگاله می‌برده‌اند و سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی به شعر شاعر گرانمایه شیراز می‌خوانده و می‌رقصیده‌اند.

همزمان، زبان فارسی چنان ارجحی داشته که امپراتوران عثمانی در اوج اقتدار خویش که بر نیمی از اروپا و خاورمیانه حکمروا بوده‌اند، فارسی را زبان رسمی دربار خویش قرار می‌داده‌اند و آن را از عربی و

ترکی برتر و والاتر می‌شمرده‌اند. پادشاهان مغول در هند از این نیز فراتر رفته و فارسی را جایگزین زبان مادری خویش ساخته و به آن سخن می‌گفته و می‌نوشته‌اند. بی‌جهت نیست که نام بزرگان شعر و ادب ما همچون خیاب، حافظ و فردوسی - در صدر فهرست اسامی معروفترین شاعران جهان نشسته و آثارشان به بیشتر زبانهای دیگر ترجمه شده است.

افزون بر این دو ویژگی عمده، زبان فارسی برتریهای دیگری نیز بر مهمترین زبانهای رایج دنیا دارد، که نباید از نظر دور داشت. یکی اینکه برخلاف بسیاری از این زبانها ساختار دستوری (گرامر) آن ساده و سراسر است و خالی از پیچیدگی و دشواری است و از این رو به آسانی می‌توان آن را فراگرفت. مثلاً در حالی که در زبان عربی دهها قاعده پیچیده برای یافتن جمع از روی مفرد وجود دارد، در فارسی تنها افزودن پسوند «ها» یا «ان» کافی است. و نیز در فارسی اسم صرف نمی‌شود و به رغم وضعی که در جمله دارد مانند فاعل یا مفعول با واسطه و بی‌واسطه تغییر نمی‌کند و همواره یکسان می‌ماند، در حالی که در زبانهای آلمانی، روسی، عربی و لاتین و غیره چنین نیست. از همه مهمتر در فارسی نه حرف تعریف برای اسم وجود دارد، و نه تفاوت مذکر و مؤنث و خنثی که در سایر زبانها موجب دشواری آموزش و فرا گرفتن آنهاست. همچنین صرف فعلها در فارسی ساده‌تر و شمار زمانها کمتر است. و نیز از جهات دیگر که خود شایسته بحث مفصلی است که از آن می‌گذریم.

برتری دیگر زبان فارسی از نظر ثبات و پایداری آن است. زبان ما دست کم هزار سال است که ثابت مانده و تغییر عمده‌ای نکرده است. هر ایرانی، حتی بیسواد، شاهنامه را می‌فهمد و معنی شعر رودکی را درمی‌یابد، در حالی که یک آلمانی برای فهم نوشته‌های، نه هزار سال، بلکه هشتصد سال پیش کشورش نیاز به آموزش ویژه دارد. این زبان در این برهه از زمان سه مرحله عمده را گذرانده است: آلمانی کهن، آلمانی میانه و آلمانی کنونی. به همین سان یک دانشجوی فرانسوی از نوشته‌های هزار سال پیش فرانسه مانند «داستان گل سرخ» چیزی نمی‌فهمد. در حالی که یک دانش‌آموز ایرانی داستان «ویس و رامین» را به آسانی می‌خواند و درک می‌کند.

آلودگی بجای پیرایش

باری درباره‌ی برتریهای زبان فارسی هر قدر

بگوئیم، کم گفته‌ایم. اما افسوس که در سده‌های گذشته و به ویژه در دهه‌های اخیر کسی قدر آن را نشناخته است و با آن چنان رفتار کرده‌اند که با موش و خرگوش آزمایشگاهی می‌کنند! از یک سو سیل واژه‌های بیگانه است که هر روز وارد زبان ما می‌شود، بی‌آنکه نیازی به آنها باشد چون معادل آنها را داریم، مانند کانسل، سایت، اسکن، پاپ (به صورت ترکیب‌هایی چون پاپ کورن یا موزیک پاپ)، سکانس، تومور، تراک، کانتی‌نر و صدها واژه دیگر. البته کاربرد واژه‌های علمی و تخصصی نوین تا حدی که در چهارچوب کار علمی و تخصصی است مانعی ندارد. اما هنگامی که مصرف عام پیدا می‌کند و وارد زبان توده مردم می‌شود، به سادگی و یکنواختی زبان ما زیان می‌رساند. بدترین صورت این تهاجم واژه‌های بیگانه هنگامی است که کاربرد آن را نشانه دانشمندی و فرهیختگی بشمارند و به آن فخر فروشنده که برآستی این روش نوعی بیماری فرهنگی است که باید با آن به پیکار برخاست.

از سوی دیگر پیدایش ترجمه‌ها و معادلهای بی‌تناسب برای واژه‌های بیگانه است که بجای آنکه به پیرایش زبانی ما کمک کند برعکس بر آلودگی آن می‌افزاید. واژه‌هایی مانند «برجانهستی» (بجای «عدم»)، «برون آخته» (عین)، «برابر ایستا» (موضوع) «تمفصل» (articulation) «تراسییدن» (نفوذ) «آناکاویک» (تحلیل، آنالیز) «ساز و کار» (مکانیسم) «دویچمگوییک» (دیالکتیک) نه تنها بر غنای زبان ما نخواهد افزود بلکه موجب آشفته‌گی آن خواهد بود.

ویرانی‌سازی این روند هنگامی به حد کمال می‌رسد که بعضی نویسندگان هوس فارسی سره‌نویسی و بیرون ریختن تمام واژه‌های عربی به سرشان می‌زنند. این گونه نوشته‌ها که خوشبختانه بسیار اندک است بیشتر به یک زبان بیگانه فهم‌ناپذیر شبیه است تا فارسی واقعی!

یک رشته واژه‌ها که در بنیاد عربی بوده‌اند چنان در زبان ما جاافتاده‌اند که بیرون ریختن آنها هم زیان‌بخش است و هم نشدنی. اینها هم تلفظ عربی خود را از دست داده‌اند و هم معنای اصلی خود را. اینها ظاهر و باطنشان دگرگون شده و فارسی شده است. به گفته زنده یاد دکتر صورتگر «اینها شناسنامه ایرانی گرفته‌اند». بعضی از این واژه‌ها بکلی جایگزین ناپذیرند مانند «اما»، «ولی»، «لیکن»، «بلی»، «فقط»، «حتی»، «یعنی» و... بعضی دیگر مانند «صورت»، «دماغ»، «قلب»، «کفش»، «لباس»، «کتاب»، «قلم» و...

را شاید بتوان جایگزینی برایشان یافت. لیکن هیچ ایرانی عاقلی هرگز این جانشینی را نخواهد پذیرفت و آن واژه‌های جایگزین را به کار نخواهد برد. به هر حال این مایخولیای «سره نویسی» را که تاکنون چند بار از جانب کسانی چون کسروی، بهروز و دیگران آزمایش شده و به جای نرسیده است، باید کنار گذاشت.

آسیب دیگری که به زبان فارسی وارد می‌آید از سوی بعضی مترجمان و نویسندگانی است که ترکیب‌هایی را بکار می‌برند که از زبانهای بیگانه تقلید شده است. در حالی که در فارسی مشابه آن را داریم و نیازی به تقلید نیست. جمله‌هایی مانند «بیمار می‌رود که بهبود یابد» یا «کشورهای آسیایی می‌روند به کشورهای صنعتی برسند» فارسی ساختگی و ترجمه لفظی از زبانهای غربی است. فارسی سلیس آنها چنین است: «بیمار رو به بهبودی است» و «کشورهای آسیایی دارند به کشورهای صنعتی می‌رسند». همچنین ترکیب‌هایی مانند «در رابطه با...» و «برخورد با...» تقلید از زبانهای بیگانه، و فارسی درست آنها «درباره» و «رفتار با...» است. این گونه ترجمه‌های نادرست و تقلید از زبانهای بیگانه روز به روز در روزنامه‌ها و مطبوعات عامه‌پسند بیشتر می‌شود و نمونه‌های بدی از نگارش فارسی به دست مردم، به ویژه جوانان و نونهالان ما می‌دهد.

معجونی بنام اداره جات

یکی از زشتترین روشهای رایج در نگارش و گفتار مردم که زبان ما را به تباهی می‌کشد به کار بردن قاعده‌های زبان عربی برای واژه‌های فارسی است. این گونه روشها، حتی اگر برای واژه‌های عربی که به زبان ما وارد شده‌اند مجاز باشد، هرگز برای واژه‌های فارسی پذیرفته نیست. یعنی اگر جمع بستن با «ات» را برای واژه‌هایی مانند «مطبوعه» و «نشریه» بتوان پذیرفت، هرگز آن را برای واژه‌های فارسی مانند «گرایش»، «نمایش»، «پیشنهاد»، «گزارش»، «آرایش» و... نمی‌توان بکار برد. پس جمع‌هایی مانند گرایش‌ات، گزارش‌ات، نمایش‌ات، آرایش‌ات، پیشنهادات و... نادرست است و باید از کاربرد آنها پرهیز کرد. به همین سان اگر کاربرد واژه‌هایی مانند مثلاً، تقریباً، رسماً و... که از واژه‌های عربی معمول در فارسی ساخته شده‌اند گریز ناپذیر باشد، حتماً واژه‌هایی مانند «گاه‌ها»، «زوراً»، «خواهشاً»، «دزداً» نادرست است و باید از بکار بردن آنها خودداری کرد. از اینها بدتر ترکیب‌هایی است که نه آنها را عربی می‌توان دانست و نه فارسی؛ مانند اداره‌جات، کارخانه‌جات، افززار آلات، ماشین آلات و... جمع «اداره» اگر آن را عربی بشمارید «ادارات» می‌شود و اگر فارسی بدانید «اداره‌ها» خواهد شد. اداره‌جات چه معجونی است؟! همین گونه «کارخانه‌ها»، افزارها، ماشینها، چه عیبی دارد که آن کلمات بدقواره را بکار ببریم؟! مورد دیگر به کار بردن درست قاعده‌های دستور

فارسی است؛ مانند نوشتن جمله‌های ناقص، بدون فعل یا فاعل، یا با فعلها و قیده‌های نادرست. یا گذاشتن قیدوصفت و حرفهای اضافه در جای نامناسب و غیره.



نویسنده

از همه عجیب‌تر نوآوری‌هایی است که بعضی نوپردازان بی‌صلاحیت بدون رعایت قاعده‌های اصلی زبان فارسی پدید آورده‌اند و شگفت‌انگیزتر اینکه این واژه‌های نوآورده، بی‌آنکه درستی آنها بررسی و سنجیده شود، از سوی بسیاری نویسندگان دیگر تقلید و بکار رفته است. همین‌جا بگویم که من با نوآوری درست نه تنها مخالف نیستم، حتی آن را لازمه تکامل و پیشرفت فارسی و هر زبان دیگری می‌دانم. در دهه‌های اخیر واژه‌ها و ترکیب‌های نوی در زبان ما آمده و بکار رفته که از هر جهت شایسته بوده و بر غنای این زبان افزوده‌اند مانند: ستم‌سوز، دشمن‌ستیز، مردم‌گریز، دیوان سالار، کارآموز، ستایشگر، خودانگیخته، آرمانگرا و صدها واژه دیگر. متأسفانه صدها و شاید هزارها واژه و ترکیب نوآورده دیگر نیز داشته‌ایم که افزون بر ایرادهای فراوانی که بر آنها می‌توان گرفت دست کم شایستگی ورود در زبان فارسی را نداشته‌اند. من در این میان تنها دو مورد را که بدبختانه بسیار مورد توجه هم‌قرار گرفته‌اند به نقد می‌گیرم تا همگان بدانند.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سنگندری داند

و نه هر که کالای نوی به بازار آورد واقعاً نوآور است و می‌توان از آن پیروی کرد. مورد اول، من نمی‌دانم کدام شیر پاک خورده‌ای برای نخستین بار ترکیب «فلان برانگیز» (می‌خواستم بگذارم X برانگیز) ولی دیدیم زیاده از حد ریاضی می‌شود و با سیاق مقاله نویسی جور نیست) را بکار برده است. اما همین قدر می‌دانم که در مدت کوتاهی این نوآوری عامیت یافت و دیگر کمتر نویسندگانی واژه‌های سنتی شورانگیز، مهرانگیز، فرح انگیز، فتنه‌انگیز، وسوسه‌انگیز، هوس‌انگیز، شهوت‌انگیز و غیره را که سالیان سال معمول و مستعمل بود بکار می‌برد. برعکس هر جا می‌خوانی بجای آنها واژه‌های نوآورده سؤال برانگیز، خیال برانگیز، فتنه‌برانگیز، آشوب برانگیز، هوس برانگیز، شهوت برانگیز، وسوسه برانگیز و احتمالاً شور برانگیز و مهربرانگیز است و مانند آنها. لابد می‌رسید این واژه‌ها چه عیبی دارند و آن واژه‌های پیشین چه برتری بر اینها؟ ظاهرترین نقص این نوآورده‌ها این است که یک بخش

بلندتر از واژه‌های سنتی نظیر آنهاست و می‌دانیم که ایجاد و کوتاهی سخن یکی از بنیادهای اصلی زیبایی و شایستگی هر زبانی است. پس در حالی که واژه کوتاهتر و زیباتر را داریم، واژه بلندتر را بکار بردن شایسته نیست. دوم اینکه در ترکیب سنتی دو بخش پدیدآورنده واژه چنان به هم چسبیده و در هم جوشیده‌اند که مجموع آنها صورت یک واژه یکپارچه را دارد، ولی ترکیب نوآورده چنین نیست و آشکارا در پاره آن از هم جدا و مشخص‌اند. می‌توان گفت نوعی سکنه در این واژه‌ها وجود دارد که از نظر زیبایی کلام ارزش آنها را پائین می‌آورد و برتری واژه‌های سنتی را برنوآورده‌ها مسلم می‌سازد. پس از دیدگاه زیباشناسی (استه‌تیک) در برتری ترکیب‌های سنتی برنوآورده‌ها شکی نیست.

اکنون این نوآوری را از دیدگاه معنانشناسی (سمانتیک) و نشانه‌شناسی (سمیولوژی) مورد بررسی قرار دهیم. ممکن است مبتکران این نوآوری بگویند ترکیب سنتی نمی‌تواند جانشین ترکیب نوآورده شود چون از نظر معنی با هم تفاوت دارند و ترکیب نو دارای معنای بیشتری است و شدت انگیزختن را می‌رساند. مطابق این ادعا فعل برانگیزختن معنای بیشتری از فعل انگیزختن دارد و شدت و حدت آن را نشان می‌دهد، چون پیشوند «بر» به معنای بالاست است. اما این ادعا درست نیست زیرا پیشوند «بر» گرچه در فعلهای دیگری به معنای بالاست است اما در بعضی فعلها تنها برای زینت افزوده می‌شود و چیزی بر معنای فعل نمی‌افزاید. مثلاً فعل «برخاستن» هیچ فرقی با «خاستن» ندارد. چون هر دو به معنای بلند شدن است. در صورت این فعل به ویژه در حالت امر آن چون «خیز» چندان آهنگین نیست، پیشوند «بر» را بر آن می‌افزایند و به صورت «برخیز» و «برخاست» و غیره بکار می‌برند. اما هنگامی که می‌خواهند به صورت پسوند آن را بکار برند افزودن «بر» لزومی نمی‌یابد و زائد است، مانند واژه‌های آتش خیز و آب خیز و... حتی فعل امر آن نیز هرچا به تنهایی خوش‌آهنگ باشد، بدون افزودن بر بکار می‌رود و از نظر معنی هیچ فرقی با برخیز ندارد. مانند این بیت از حافظ:

خیز و در کاسه زر آب ترنباک انداز

پیشتر ز آنکه شود کاسه سر خاک انداز

یا این مطلع قصیده قانانی:

خیز ای غلام زین کن یکران را

آن باد پای صافه جولان را

پس دانستیم که «بر» در فعل برخاستن تنها نقش زینت را انجام می‌دهد و تأثیری در معنی ندارد. از این رو هرچا به صورت پسوند از آن استفاده شود «بر» حذف می‌شود. همچنان که «بای» زینت در ترکیب‌های مشابه از فعل امر می‌افتد. مثلاً ما همیشه می‌گوئیم «بیدان» یا «بخوان» و هیچگاه نمی‌گوئیم «دان» یا «خوان»؛ اما همین که پای واژه‌های ترکیبی پیش می‌آید این «بای» زینت خود به خود از میان می‌رود؛ مانند

ریاضی دان، فیزیکدان و کتابخوان و درسخوان.
 فعل انگیزختن و برانگیزختن نیز عیناً همین حال را دارند و پیشوند «بر» فقط نقش زینت را دارد و هیچ تغییری در معنای فعل نمی دهد. در صرف فعل هرجا آهنگ کلام و زیبایی سخن اینجا بکند «بر» افزوده می شود. لیکن هر جا چنین ضرورتی نباشد به سادگی کنار گذاشته می شود. به این شعر از حافظ بنگرید:

کی شعر ترا نگیزد خاطر که حزین باشد
 یک نکته در این معنی گفتیم و همین باشد
 اما در مورد واژه های ترکیبی با فعل انگیزختن

نمونه های آن در ادبیات ما فراوان است. اینک چند نمونه از سخن سرایان بزرگمان:

شمه ای از داستان عشق شورانگیز ماست
 آن حکایتها که از فرهاد و شیرین کرده اند

حافظ

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز
 نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد

حافظ

خیال انگیز و جان پرور چو بوی گل
 سراپایی

نداری غیر از این عیبی که می دانی که زیبایی
 رهی معیری

ده ها از اینگونه ترکیبها در ادبیات هزار ساله ما دیده می شود و به جرئت می توانم بگویم در طول این مدت شعرا و نویسندگان نامدار ما حتی یکبار ترکیبی با پسوند «برانگیز» بکار نبرده اند. پس این نوآوری نه تنها چیزی بر غنای زبان ما نمی افزاید، برعکس بسیاری از واژه های زیبا و دلچسبی را که استادان چیره دست و نام آور ادب فارسی پدید آورده و بکار برده اند از خاطره ها می زداید و به دست فراموشی می سپارد و به جای آنها واژه هایی من درآوردی را می نشاند که به هیچ روی بر آنها برتری ندارند.

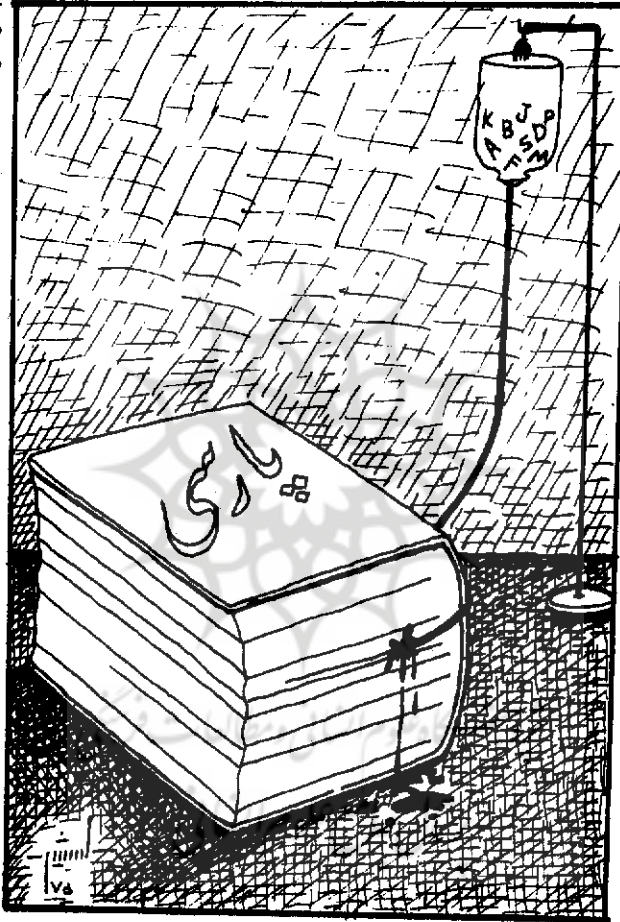
جمع بندی برای پاک سازی

نوآوری دیگری که به تازگی رواج یافته واژه «جای جای» است. در زبان فارسی سلیس، تا آنجا که من آگاهی دارم، بکار بردن یک واژه دو یا چند بار پشت سر هم معمول نبوده و نیست. باید میان آنها واسطه ای باشد که آنها را هم به پیوندد و به تکرار آنها معنی بخشد، مانند سربه سر، تن به تن، جا به جا، رو در رو، پشت اندر پشت، دیوار به دیوار و... از این رو این ترکیب نوظهور با ساختار زبان فارسی ناسجور و ناآشناست. حال اگر فرض کنیم که این واژه در اصل «جای به جای» بوده که واسطه آن به دلیل نامعلومی حذف شده است، باز معما حل نمی شود. چون آن را به معنای همه جا، سراسر و فراگیر بکار می برند.

مثلاً هنگامی که می گویند «در جای جای کشور ما سازندگی دوام دارد» منظورشان این است که حتی یک

گوشه دور افتاده کشور را نیز نمی توان یافت که در آن کار سازندگی جریان نداشته باشد. ولی معنی «جای به جای» غیر از این است. معنی آن «اینجا و آنجا» «این گوشه و آن گوشه» و «در گوشه و کنار» است. یعنی درست عکس معنایی که منظور نوآوران و کسانی است که این واژه نوآورده را بکار می برند!

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا در حالی که واژه هایی مانند «همه جا» «سراسر»، «فراگیر» و... را داریم که منظور گویندگان را کاملاً نشان می دهد و افزون بر آن سخن سراپان بزرگ ما نیز آنها را بکار



نفس گرم من در آهن سرد شیفتگان این نوآوریا اثری خواهد داشت. منظور من بیشتر نشان دادن یک بیماری اجتماعی- فرهنگی خطرناکی است که روز به روز بیشتر در جامعه ما نفوذ می کند. یعنی «پرستش نوآوری»! برای مبتلایان به این بیماری کافی است واژه ای، مطلبی، چیزی نو باشد یا جامه ای نو بر تن کرده باشد تا ایشان به استقبال آن بشتابند و برای قبول و پشتیبانی از آن سر و دست بشکنند، بی آنکه از خود بپرسند این «نوآمده» چیست؟ از کجا آمده است؟ ماهیت، ساختار و بنیاد آن چیست؟ سود و زیان آن برای ما کدام است؟ گویی هر چه کهن و دیرین است پوسیده و زیان بخش است و باید آن را به زباله دان ریخت! و هر چه نو یا نوظهور است با آغوش باز پذیرفت. من مخالف نوآوری نیستم، اما با سنجش درست و آزمایش کافی. نتیجه ای که از بررسی دو مورد پیش گفته می گیرم، همین است و بس. نظر خاصی درباره کسی یا کلامی در میان نیست.

اکنون به جمع بندی آنچه در پیش گفتیم بپردازیم و به بنیم برای پاک سازی زبان فارسی کنونی و پیرایش آن چگونه باید دست به کار شد و به چه روشهایی باید دست زد. در زیر روشهای بنیادی لازم برای این پیرایش را به اختصار می آوریم و بحث درباره هر کدام از آنها را به فرصتی شایسته تر وامی گذاریم:

(الف) از بکار بردن واژه های بیگانه تازه و ورود آنها به زبان فارسی خودداری کنیم.

(ب) از کاربرد واژه های بیگانه ناآشنا برای مردم پرهیز کنیم.

(پ) به واژه هایی بیگانه ای که در زبان علمی یا عادی جا افتاده اند و بگونه ای روان بکار می روند دست نزنیم و به فکر جانشینی برای آنها نباشیم.

(ت) دستورهای صرف و نحو و جمع بستن واژه های عربی را به ویژه برای

برده اند، تنها بخاطر نوآوری این واژه های نادرست را وارد زبان فارسی کنیم و رواج دهیم. چرا مانند فردوسی حماسه سرای نامدارمان نگوئیم:

همه جای ایران سرای من است
 که نیک و بدش از برای من است

یا،
 به مردی که ملک سراسر زمین
 نیرزد که خون چکد بر زمین

و به جای آن واژه هایی بکار ببریم که بنیاد درستی ندارند؟! البته هدف من از ذکر این دو مورد و نقد آنها خود این واژه ها نبود. چون نه با کاربرد چند واژه ناسجور زبان فارسی ویران و پریشان می شود، و نه به احتمال زیاد